

## ماترك - ميّت

**مورث:**

ميتی که از خود ارث باقی می گذارد.

**مؤجل:**

مدت دار.

**مؤمن:**

شيعة دوازده امامی.

**مؤمن متستر:**

کسی که در انظار عمومی مرتكب گناه نمی شود. ( در مقابل متجاهر به فسق).

**مؤئنه:**

هزینه ای که برای گذران زندگی لازم است.

**ماترك:**

آنچه متوفی از خود باقی گذارده، اعم از حقوق و اموال.

**ما فی الذمه:**

آنچه بر گردن مکلف است، هر چند به آن علم نداشته باشد.

**ما به التفاوت:**

آنچه سبب تفاوت است.

**مأثور:**

رجوع کنید به: ادعیه مأثوره.

**مادام الحیات:**

تا زمان زنده بودن.

ماده:

منشاء و منبع آب ( چاه و چشمه ماده دارند برخلاف آب حوض).

ماده حاجب:

هر ماده ای که مانع از رسیدن آب به پوست بدن باشد.

مأذون:

کسی که از سوی دیگری در بعضی امور، دارای اجازه است.

مال الاجاره:

مالی که باید مستأجر بابت اجاره بپردازد.

مال التجاره:

کالای بازرگانی.

مال المصالحة:

وجه المصالحة؛ مالی که در عقد صلح، «عوض» قرار گرفته است.

مال غیر مخمس:

مالی که خمس آن پرداخت نشده است.

مال مشاع:

مال مشترکی که شرکاء در جزء جزء آن شریکند.

مال محترم:

مالی که دیگران حق تعرض به آن ندارند.

مالیات:

عوارض و خراجی که حکومت از افراد جامعه اخذ می کند.

مالیت:

مالیت شرعی: ارزش مالی در نظر شرع.

مالیت عرفی:

ارزش مالی در نظر عرف ؛ هر چند در شرع ارزش مالی نداشته باشد ؛ مانند خوک و شراب.

**مأموم:**

کسی که در نماز به امام جماعت اقتداء کرده است.

**مأمون:**

مورد اطمینان، امن.

**ماه شمسی:**

منظور یک «برج» است که بیشتر از ۳۱ روز نمی شود.

**ماه قمری:**

مدت زمان یک دور گردش ماه بدور زمین که برابر با ۲۹ یا ۳۰ روز است.

**ماه های حج:**

ماه های شوال، ذی القعدة و ذی الحجة.

**ماه های حرام:**

ماه هایی که در آن ماه ها جنگ و قتال حرام است. ( ذی قعدة، ذی حجة، محرم و رجب).

**مایع بالاصاله:**

آنچه در اصل و به طور طبیعی، بصورت مایع و روان است ؛ مانند آب و الکل.

**مایملک:**

دارایی.

**مُباح:**

مباح بالمعنی الاعم: آنچه حرام نیست.

مباحات عامه: مانند کوه ها، دریاها، پرندگان که تصرف در آن در صورتی که منع ولایی نداشته باشد، جایز است.

مباح بالمعنی الاخص: عملی که در نظر شرع، نه ناپسند محسوب می شود و نه پسندیده، بر خلاف واجب، حرام، مکروه و مستحب.

**مباشر:**

آنکه کاری را شخصاً انجام می دهد.

**مباشرت:**

با دست خود کاری را انجام دادن.

**مباهله:**

همدیگر را نفرین کردن. رجوع کنید به: روز مباحله.

**مبايعه ( نامه):**

سند و قبالة ای که در آن عقد بیع نوشته شده است.

**مُبتدئه:**

زنی که برای اولین بار خون حیض می بیند.

**مبتذل:**

پست، غیر مجاز.

**مبتلابه:**

مورد ابتلا .

**مبدأ مسافرت:**

محل شروع سفر.

**مبطلات:**

اموری که باطل کننده عمل هستند.

**مبطون:**

کسی که نمی تواند از خارج شدن مدفوع خود جلوگیری نماید.

**مبعث:**

زمان برانگیخته شدن حضرت محمد ( صلی الله علیه وآله وسلم ) به پیامبری ( ۲۷ رجب ).

**مَبییت:**

شب زنده داری، بیتوته کردن، شب را در جایی ماندن.

**مَبِيع:**

هر آنچه که فروخته می شود.

**متارکه:**

جدایی، ترک کردن زندگی زناشویی توسط زوجین.

**متاع:**

کالا.

**متبايعين:**

فروشنده و خریدار.

**متبوع:**

آن کسی که در رفتن به سفر از او تبعیت می کند.

**متشرعه:**

به معنای روش عملی مسلمان و یا شیعیان در امور دینی.

**متهب:**

بخشنده، هبه کننده. رجوع کنید به: واهب.

**متجاهر به فسق:**

کسی که در ملاء عام مرتکب گناه و حرام می شود.

**متخلف:**

آنکه از شرع و یا قانون تخلف کرده است.

**متداول:**

مرسوم.

**متشرع:**

کسی که به قوانین شرع پایبندی و اهتمام دارد.

**متصالح:**

کسی که در عقد صلح، مال یا حق صلح شده را قبول می کند.

**متضرر:**

کسی که متحمل ضرر شده است.

**متعاقدين:**

طرفین عقد ( بیع، اجاره و...).

**متعاملین:**

طرفین معامله.

**متعلق اجاره:**

آنچه که عقد اجاره درباره آن واقع شده است.

**متعلق وکالت:**

آنچه که عقد وکالت درباره آن واقع شده است.

**متعہ:**

ازدواج موقت.

زنی که طی عقد موقت به همسری مردی در آمده است.

**متکفل:**

ضامن، آنکه مخارج دیگری را به عهده دارد.

**متمتع:**

برخوردار، بهره مند.

آنکه حج یا عمره متع بجا می آورد.

**مُتَنَجِّس:**

نجس شده، چیزی که ذاتاً پاک است ولی با یکی از نجاسات ( ولو با واسطه متنجس اول و یا بنابر احتیاط با متنجس دوم) به گونه ای تماس پیدا کرده است که رطوبت یکی به دیگری انتقال پیدا کرده است.

**متولی:**

کسی که عهده دار امری شده است.

**متولی وقف:**

کسی که به مقتضای وقف، متصدی امور موقوفه شده است.

**مثله:**

آنکه گوش، بینی و یا لب او بریده شده است.

**مثله کردن.**

بریدن گوش، بینی یا لب کسی.

**مثلی:**

چیزهایی که اجزای آنها با توجه به ویژگی های یکسان و همانند، معمولاً قیمت مساوی دارند ؛ مانند گندم و جو.

**مئمن:**

کالایی که خریدار و فروشنده روی قیمت آن توافق کرده اند.

**مجادله:**

دشمنی کردن، ( در باب حج، قسم خوردن بصورت لاوالله و بلاوالله).

**مجتهد:**

کسی که در مراتب علمی به درجه ای رسیده است که می تواند احکام اسلام را، از أدلة تفصیلی استنباط کند.

**مجتهد جامع الشرائط:**

مجتهدی است که شرایط لازم برای مرجعیت را دارا باشد.

**مجتهد متجزی:**

کسی که در یک یا چند باب خاص از فقه، توانایی استنباط احکام را داشته باشد.

**مجتهد مطلق:**

کسی که در تمام ابواب فقه، توانایی استنباط احکام را داشته باشد.

**مجزی:**

عملی که در ادای تکلیف کافی است.

**مُجْزى است:**

کافی است ( ساقط کننده تکلیف است).

**مجنون:**

دیوانه.

مجنون اطباقی: کسی که همیشه دیوانه است.

مجنون ادواری: کسی که گاه دیوانه و گاهی عاقل است.

**مجهول الجنس:**

کسی که مرد یا زن بودنش معلوم نیست.

**مجهول المالک:**

مالی که مالک آن معلوم نیست.

**مجوّز شرعی:**

چیزی که از نظر احکام شرعی تجویز کننده عملی باشد، دلیلی که به استناد آن، بتوان عملی را از نظر قانون اسلام روا دانست.

مجوز شرعی غیبت: اموری که به سبب آنها غیبت کردن فرد، جایز می باشد.

**مُحَاذَات:**

کنار هم و در یک راستا قرار گرفتن.

**محاذی:**

موازی.

**مُحَارِب:**

کسی که سلاح می کشد با هدف ترساندن مردم یا افساد فی الارض.

**مُحَارِبَه:**

سلاح کشیدن با هدف ترساندن مردم و یا افساد فی الارض.

**مَحَارِم:**

جمع محرم.

**مُحال علیه:**

کسی که پرداخت بدهی به او حواله شده است.

**مُحتال:**

طلبکاری که برای دریافت طلبش، به دیگری حواله می شود.

**مُحتَضَر:**

کسی که در حال جان دادن است.

**مُحتَلِم:**

کسی که در خواب از او منی خارج شده است، احتلام.

**محتمل الاعلمیه:**

کسی که احتمال دارد اعلم از دیگران باشد.

**محجور:**

کسی که به خاطر جنون، عدم بلوغ، ورشکستگی و... از تصرف در اموالش ممنوع شده باشد.

**محلل:**

باعث حلال شدن.

در بحث طلاق به مردی گفته می شود که پس از ۳ طلاقه شدن زن، با او ازدواج می کند تا پس از طلاق آن، شوهر قبلی او بتواند با او ازدواج کند.

**محدور:**

ممنوع، در فقه به معنای مانع بکار می رود.

**محراب:**

محلّی خاص در مسجد که نشان دهندهٔ قبله است.

**مُحرَم:**

چیزی که حرام شده است.

اولین ماه از سال قمری.

**محرز:**

آشکار، قطعی.

**مُحْرَم:**

کسی که در احرام حجّ یا عمره است.

**مَحْرَم:**

همسر.

کسی که ازدواج با او همیشه حرام است، خواه از طریق نسب، سبب یا رضاع باشد.

محرم نسبی: آنکه محرمیتش بواسطه نسبیت خویشاوندی و تولد است؛ مانند عمه، خاله، عمو و دایی.

محرم سببی: آنکه محرمیت او بواسطه ازدواج حاصل شده باشد؛ مانند پدر شوهر، مادر زن، عروس و داماد.

محرم رضاعی: آنکه محرمیت او بواسطه شیر خوردن (با شرایط خاص) حاصل شده باشد؛ مانند برادر و خواهر رضاعی.

**محرمات احرام:**

کارهایی که برای محرم حرام است.

**مَحْسَر:**

رجوع شود به وادی محسر.

**محسنات تجویدی:**

قواعدی که رعایت آنها موجب زیباتر شدن قرائت می گردد.

**مُحْصَنه:**

زن شوهردار.

**مَحْظور:**

ممنوع.

**محکمه صالحه:**

محکمه و دادگاهی که صلاحیت صدور حکم در دعای را داشته باشد.

**محکوم به... است:**

نوعی فتوا ( محکوم به حلیت است، یعنی حکم به حلال بودنش می شود).

**محکوم به بطلان:**

باطل است.

**محکوم به لزوم:**

لازم است.

**محکوم به نفوذ:**

نافذ است.

**محل اشکال است:**

اشکال دارد، نمی توان به آن فتوی داد. ( مقلد می تواند در این مسأله به مجتهد بعد مراجعه کند).

**محل قصد عشره:**

مکانی که مکلف در آن، قصد اقامت به مدت ده روز یا بیشتر می کند.

**مُحیل:**

بدهکاری که بدهی خود را به دیگری حواله می کند.

**مخالفت قطعیه:**

مخالفت یقینی

**مختلس:**

اختلاس کننده. رجوع کنید به: اختلاس.

**مخرج بول و غائط:**

محل طبیعی خروج ادرار و مدفوع

**مُحَمَّس:**

مالی که خمس آن پرداخت شده است.

**مخیر:**

صاحب اختیار

مخیر است: مقلد باید یکی از راههای مذکور را اختیار کند ( این تعبیر حکم فتوا را دارد)

**مُداعِبِه:**

مزاح کردن و شوخی

**مدخوله:**

دختری که پرده بکارتش با ازدواج زایل شده است، زنی که با او آمیزش شده است.

**مَدَّ:**

کشیدن، کشیدن صدای حروف.

**مُدَّ:**

۷۵۰ گرم.

**مُدَّ طَعَام:**

۷۵۰ گرم گندم، برنج، خرما، کشمش، آرد و مانند آن.

**مُدَّعَى:**

کسی که علیه دیگری اقامه دعوی کرده است.

**مدلس:**

تدلیس کننده. رجوع کنید به: تدلیس.

**مدیون:**

بدهکار.

**مُدَّكِي:**

حیوانی که به طریقه شرعی ذبح شده است.

**مذموم:**

قبیح، ناخوشایند.

**مذی:**

رطوبتی که پس از ملاعبه از انسان خارج می شود.

**مرافق:**

آنچه که از آن سود می برند، وسایل آسایش.

**مراودت:**

رفت و آمد، معاشرت.

**مرتد:**

مسلمانی است که خدا یا رسول اکرم ( صلی الله علیه وآله وسلم) را انکار کند، یا بطوری منکر یکی از ضروریات دین شود که انکار او به انکار رسالت برگردد.

**مرتد فطری:**

کسی که در حال انعقاد نطفه او، پدر یا مادر او مسلمان بوده و او نیز بعد از بلوغ اظهار اسلام نماید و سپس کافر شود.

**مرتد ملی:**

کسی که در حال انعقاد نطفه او، والدین او کافر بوده و او نیز بعد از بلوغ اظهار کفر نماید و سپس مسلمان شده و سپس مجددا کافر شود.

**مرتشی:**

کسی که از دیگری برای انجام کارهایش رشوه گرفته است. رجوع کنید به: رشوه.

**مرتهن:**

کسی که رهن به عنوان وثیقه دین، در نزد اوست.

**مرثیه:**

ذکر مصائب اموات.

**مرجح:**

آنچه که باعث برتری امری یا کسی بر دیگری می شود.

**مرجع تقلید:**

کسی که مکلف، در احکام شرعی خود به او رجوع و از او تقلید می کند.

**مرجوح:**

کم ارزش تر؛ در مقابل راجح.

**مردار:**

حیوانی که یا خودش مرده، یا اینکه در هنگام کشتنش، شرایط لازم تذکیه رعایت نشده است. رجوع کنید به: ذبح شرعی.

**مَرْمَر:**

نوعی سنگ.

**مروه:**

کوه کوچکی در کنار مسجد الحرام که «سعی» در آنجا پایان می پذیرد.

**مُزَارَعَه:**

قراردادی است بین صاحب زمین و زارع که بر اساس آن، به هر یک از طرفین در صد معینی از محصول تعلق می گیرد.

**مزایده:**

چیزی را در معرض فروش قرار دادن، تا هر کس قیمت بیشتری پیشنهاد کند، آن چیز به او فروخته شود.

**مُزْدَلْفَه:**

مشعرالحرام، سرزمینی در بیرون مکه، کنار منا و نزدیکی عرفات.

**مساجد اربعه:**

مسجد الحرام، مسجد النبی (ص)، مسجد کوفه و مسجد بصره.

**مُسَاحِقَه:**

همجنس بازی زنان.

**مساعدت:**

یاری، همکاری.

### مُساقات:

قراردادی است بین صاحب درختان میوه دار و «عامل» که بر اساس آن، عامل در برابر آبیاری یا رسیدگی مؤثر به درختان مزبور ( بشرط اینکه موجب زیاد شدن یا مرغوبیت محصول آنها شود) حق برداشت مقدار معینی از محصول را پیدا می کند.

### مستأجر:

اجاره کننده.

کسی که شخصی را برای کاری اجیر می کند یا خانه ای را برای سکونت اجاره می نماید.

### مُستَبَصِر:

آن که به مذهب شیعه تشریف پیدا کند.

### مستراه:

زنی که در سن حائض شدن است اما به صورت طبیعی و یا به جهت عارضه ای خون نمی بیند.

### مستثنیات دین:

ضروریات زندگی که فروختن آن برای ادای دین لازم نیست.

### مُستَحاضه:

زنی که خون استحاضه می بیند.

### مستحب:

کاری که شارع مقدس به آن امر کرده ؛ ولی ترک آن را اجازه داده است.

### مسترد:

بازگردانده شده.

### مستطیع:

کسی که شرائط، توانایی و امکانات مسافرت به مکه و انجام حج را دارد. رجوع کنید به: استطاعت.

### مستلزم:

موجب، سبب

### مستهلك شدن:



مخلوط شدن با چیز دیگر؛ بطوریکه گویا دیگر وجود ندارد؛ مانند خون لثه که در اثر مخلوط شدن با آب دهان مستهلک می شود.

**مستودع:**

کسی که مال خود را نزد دیگری به امانت گذاشته است.

**مسح:**

دست کشیدن بر چیزی.

مسح اعضای وضو: دست کشیدن بر جلوی سر و روی پاها ( با رطوبت باقیمانده از شستشوی دستها و صورت).

**مَسَّ:**

تماس مستقیم بدنی با یک چیز.

**مَسَّ مِیت:**

تماس مستقیم بدنی با جسد میت.

**مَسْعَى:**

مسافت میان دو کوه صفا و مروه ( حدود ۴۰۰ متر).

**مُسْکِرَات:**

چیزهای مست کننده.

**مسکوک:**

طلا یا نقره ای که بصورت سکه درآمد شده باشد.

**مِسْکِین:**

مستمندی که وضع زندگی اش، از فقیر هم بدتر است.

**مسلوب المالیه:**

آنچه مالیت آن از بین رفته باشد؛ مانند گوشت فاسد.

**مسلوس:**

کسی که نمی تواند از خارج شدن ادرار خود جلوگیری نماید.

**مسموع:**

پذیرفته، قابل قبول.

**مسوخ:**

حیوانی که شکل اوّلی آن عوض شده حیواناتی که خداوند برخی از انسان ها را به شکل آنها مسخ کرده باشد. ( در روایت آمده است که موش و خرگوش و خوک و فیل و سنگ پشت و میمون و خوک و خرس و روباه از جمله حیوان های مسخ شده هستند).

**مسوّغات غیبت:**

رجوع کنید به: مجوز شرعی غیبت.

**مشاغل ربوی:**

مشاغلی که در آن، تحصیل منفعت از طریق ربا صورت می گیرد.

**مشاهد مشرفه:**

حرم ائمه معصومین ( علیهم السلام).

**مشترکات:**

اموالی که مالک خاصی ندارد و استفاده از آنها برای عموم مردم جایز است ؛ مانند راه ها، پارک ها، پل ها و . .

**مشروط علیه:**

کسی که شرط بر علیه او باشد.

**مشروط له:**

کسی که شرط به نفع او باشد.

**مشروع:**

جایز، آنچه موافق شرع باشد.

**مشعر:**

سرزمینی در بیرون مکه، کنار منا و نزدیک عرفات که حجاج شب عید قربان را در آنجا می گذرانند.

**مشقت:**

دشواری، گرفتاری، رنج.

**مشکوک:**

مورد شک، مردود.

**مصافحه:**

دست دادن.

**مصالح:**

چیزهایی که صلاح و نفع در آن باشد رجوع کنید به: مصلحت.

مصالح عامه: اموری که نفع آن به عموم مردم می رسد؛ مانند مسجد، مدرسه و....

**مُصالح:**

کسی که عهده دار ایجاب در عقد صلح است.

**مصالحه:**

سازش و توافق طرفین.

**مصاهره:**

خویشاوندی از راه ازدواج که موجب حرمت ازدواج با آن فرد می گردد.

**مصلحت:**

آنچه که صلاح و نفع در آن باشد.

**مصون:**

ایمن.

**مصونیت:**

آسیب نا پذیری.

**مضاجعه:**

خوابیدن زن و شوهر در کنار هم.

**مُضاربه:**

قراردادی است بین مالک و «عامل» که بر اساس آن «عامل» متعهد می شود، با سرمایه مالک تجارت کند و سود آن به نسبت معین، بین هر دو تقسیم شود.

### مضطر:

کسی که ناگزیر به ترک واجب و یا ارتکاب حرام شده است.  
در مانده ؛ کسی که چاره ای ندارد.  
تهیدست، بینوا.

### مضطربه:

زنی که در حیض شدن، وقت یا عدد مشخصی ندارد.

### مضغه:

قطعه گوشتی که در آن رگ های خونی جریان دارد ( مرحله سوم جنین).

### مضمضه:

چرخانیدن آب در دهان.

### مضمون عنه:

مدیونی که از او ضمانت شده است.

### مضمون له:

طلبکاری که برای او ضمانت شده است.

### مضيقه:

تنگنا، شرائط سخت و دشوار.

### مطاوعه:

پذیرش، تمایل.

### مُطرب:

به طَرَب آورنده، شادی بخش.

### مطلقه:

زنی که طلاق داده شده است.

### مطهرات:

پاک کننده ها، چیزهایی که متنجس را پاک می کند.

### مظالم:

اموالی که بر گردن انسان است ؛ ولی صاحب آن مشخص نیست و یا دسترسی به او ممکن نیست.

### مماشات:

کنار آمدن، مراعات کردن.

### معاطات:

نوعی معامله که در آن طرفین بدون خواندن صیغه، مال خود را به دیگری می دهند.

### معامله ربوی:

معامله ای که در آن، از یک طرف شرط زیادت شده باشد. رجوع کنید به: ربا.

### معامله صوری:

معامله ای که در آن طرفین، قصد نقل و انتقال ندارند و بخاطر برخی انگیزه ها، ظاهر آن را ایجاد می کنند.

### معامله قرری:

معامله ای که اوصاف کالای مورد معامله مشخص نباشد ؛ مثل اینکه شخصی خانه ای را که اصلاً ندیده، بدون وصف بخرد یا بفروشد.

### معامله معاطاتی:

رجوع کنید به: معاطات.

### معانقه:

روبوسی و در بغل گرفتن یکدیگر.

### معاونت بر اثم:

کمک کردن دیگران بر کار گناه.

### معتمد به:

قابل توجه.

**معتمر:**

کسی که عمره انجام می دهد.

**معتنابه:**

قابل توجه، قابل ملاحظه.

**معدن:**

هر آنچه از زمین استخراج می شود و بخاطر ویژگی خاصی که دارد از آن استفاده می شود.

**معرضیت فساد:**

در شرف فساد و خرابی قرار گرفتن.

**معصیت:**

گناه، حرام.

**معمّرین:**

کسانی که عمر طولانی دارند، کهنسالان.

**معهود:**

شناخته شده، معمول و متداول ؛ آنچه بطور صریح یا ضمنی مورد قبول بوده است.

**معوّقه:**

عقب افتاده، تأخیر شده.

**مُعیل:**

آنکه دارای همسر یا عائله باشد.

**مغرور:**

کسی که در معامله گول خورده و ضرر کرده باشد.

**مَغشوش:**

ناخالص.

**مُفتّری:**

کسی که بر دیگری تهمت و افترا وارد کرده است.

**مفسده:**

تباهی و فساد، آنچه باعث ضرر و خسران دنیوی یا اخروی می گردد.

**مفطر:**

چیزی که روزه را باطل می کند.

**مفلس:**

کسی که بی پول شده است.

**مفلس:**

کسی که چون دارائیش کمتر از بدهکاریش می باشد، قاضی او را ورشکسته اعلام و از تصرف در اموالش منع کرده است.

**مقاربت:**

نزدیکی کردن، آمیزش جنسی.

**مقاصه:**

تقاص.

**مقاطعه:**

پیمانکاری، کاری را ( از قبیل ساختمان یا جاده) با مزد معین بر عهده گرفتن.

**مقام ابراهیم:**

جایگاه قدم ابراهیم ( علیه السلام) در فاصله ۱۳ متری کعبه.

**مقترض:**

قرض گیرنده.

مقدمه واجب:

آنچه که صحت عمل واجب، وابسته به انجام آن است؛ مانند طهارت برای نماز.

**مقصر:**

رجوع کنید به: جاهل.

**مَقِيم:**

کسی که در جایی سکونت دارد و یا قصد اقامت بیش از ده روز دارد.

**مکروه:**

ناپسند ؛ کاری که شارع مقدس آن را نهی کرده ؛ ولی ارتکاب آن را اجازه داده است.

**مکفول له:**

کسی که کفالت او از سوی دیگری بر عهده گرفته شده است.

**مُکَلَّف:**

انسانی که بالغ و عاقل است.

مکلف نوعی: مکلفی که بدون در نظر گرفتن خصوصیات فردی، حکم برایش جعل شده باشد.

**مکمّل:**

کامل کننده.

**مَکِيل:**

آنچه غالباً واحد اندازه گیری آن پیمانۀ است.

**مُلاعِبِه:**

بازی کردن و معاشقه کردن دو نفر با یکدیگر.

**ملاقى:**

آنچه با شیء دیگر برخورد و تماس دارد.

**مُلغى:**

لغو شده، بی اعتبار.

**ملکة اجتهاد:**

حالت نفسانیه ای که به وسیله آن فرد می تواند احکام شرعی را با توجه به دلایل آن استنباط کند.

**مُمائِل:**

همانند، هم جنس.

### ممزوج:

مخلوط شده، آمیخته شده.

### مُمسِك:

بخیل، تنگ دست، خسیس.

### مَمَرٌ در آمد:

محل تحصیل درآمد.

### ممیز:

نابالغی است که قدرت تشخیص داشته باشد. معیار ممیز بودن در هر موردی، تشخیص وی نسبت به همان مورد است.

### ممنوع التصرف:

آنچه تصرف در آن جایز نیست.

کسی که حق تصرف در بعضی امور را ندارد.

### مَنْ لَهُ الخیار:

کسی که اختیار فسخ معامله در دست اوست.

### مناقصه:

چیزی را به کمترین قیمت خریدن؛ بطوری که هر کس قیمت کمتری پیشنهاد کند، آن چیز را از او بخرند.

### منجَز:

عقد یا قراردادی که مشروط به شرطی نیست. در مقابل معلق که اصل پیمان معلق بر شرطی باشد.

### مندور:

چیزی که نذر شده است.

مندور له: آن چه که برای او نذر شده است؛ مانند فقیری که نذر کرده اند به او چیزی بدهند یا مسجدی که نذر کرده اند آن را تعمیر کنند.

### منشأ عقلایی:

غرض و انگیزه عقلایی.

**مُنْعَزَل:**

خود به خود برکنار شده.

**منفسخ:**

لغو شده، بی اعتبار.

**منفعت کسب:**

سودی که از طریق کسب و کار بدست می آید.

**منفعت محلله:**

آن فایده ای که عرف آن را منفعت بدانند و شریعت نیز آن را حلال بداند ؛ مانند نگهبانی کردن که منفعت محلله سگ نگهبان است.

**منقله ( در دیات):**

جراحی که نیازمند جابجایی موضع استخوان است.

**منقول:**

اموال و دارایی های قابل انتقال.

**مُنْکَر:**

کار زشت اعم از گناه و مکروه.

**مُنْکِر:**

انکار کننده.

**منکوحه:**

دختری که ازدواج کرده است.

**منوب عنه:**

کسی که عملی به نیابت از او انجام می گیرد.

**منوط:**

معلق، وابسته.

**مَنَى:**

مایع غلیظی که از غدد تناسلی بوسیله جماع یا احتلام یا استمناء خارج می شود.

**مِنَى ( مِنا )::**

سرزمینی در نزدیکی شهر مکه و در حدّ فاصل بین مکه و مشعرالحرام.

**مَهْرُ المِثْلِ:**

میزان مهریه زنان هم شأن.

**مَهْرُ المُسَمَّى:**

مهری که در ضمن عقد، برای زن تعیین می شود.

**مهیج:**

تحریک کننده.

**مَوَات:**

زمین مخروبه ای که مالک ندارد و نفعش به هیچ کس نمی رسد رجوع کنید به: احیاء موات.

**مواضع سبعة:**

اعضایی از بدن که در هنگام سجده، باید روی زمین قرار گیرد ( پیشانی، کف دو دست، سر دو زانو، نوک انگشتان شست دو پا).

**مواقعه:**

نزدیکی کردن.

**مُوالات:**

پی در پی انجام دادن.

**موالید:**

فرزندان.

**موت فرضی:**

مرگی که به موجب حکم حاکم شرع درباره شخص گم شده فرض می شود.

**موثق:**

مورد اطمینان، امین.

**موجر:**

اجاره دهنده.

**موذع:**

امانت گذارنده، کسی که مال را نزد شخصی دیگر به امانت می گذارد.

مورد اشکال است.

رجوع کنید به: محل اشکال است.

**موزون:**

آنچه غالباً واحد اندازه گیری آن وزن است.

**موسیقی لهوری:**

موسیقی به گونه ای باشد که انسان را از خداوند متعال و معنویات و فضائل اخلاقی دور کرده و به سمت بی بندوباری، بیهودگی و گناه سوق دهد.

**موصی:**

وصیت کننده.

**موصی له:**

کسی که برای او ( چیزی از میت ) وصیت شده باشد.

**موضحه ( در دیات):**

زخمی که موجب آشکار شدن سفیدی استخوان می شود.

**موضوعات مستنبطه:**

موضوعات احکامی که شناخت آن کار فقیه است و از منابع فقهی استخراج می شود مانند شرایط و مبطلات نماز. {اصل نماز و وجوب آن از موضوعات مستنبطه نیست و بلکه از ضروریات است.}

**موظئه ( حیوان):**

حیوانی که انسان آن را وطنی کرده باشد.

**موقوف:**

وقف شده.

مترتب، منوط شده.

**موقوف علیه:**

آن کس یا چیزی که برای او وقفی صورت گرفته است.

**موقوف علیهم:**

کسانی که چیزی برای آنها وقف شده است.

**موقوفه:**

چیزی که وقف شده است.

**مؤکل:**

آنکه دیگری را به عنوان وکیل در امور خود انتخاب کرده است.

**مولی علیه:**

کسی که دیگری ولایت او را بر عهده دارد.

**موهوب:**

آنچه بخشیده شده است.

**موهوب له:**

کسی که چیزی به او بخشیده شده باشد.

**میقات:**

محل معینی که می توان از آنجا برای حج یا عمره محرم شد.

**میل:**

واحد مسافت تقریباً برابر با یک سوم فرسخ شرعی ( ۸۷۵ / ۱ کیلومتر).

**میت:**

جسد بی جان انسان.